

محبوب خدا
درس ۶: نفرت خدا
دکتر آر. سی. اسپرول

در حینی که به مطالعه‌مون درباره‌ی محبت خدا ادامه می‌دیدم، در جلسهِی قبل به محبت حاکم خدا در گزینش افراد برای نجات نگاه کردیم. و هر بار که با این سوال درباره‌ی گزینش فدیه‌شدگان و عبور از سایرین، درگیر میشیم، درباره‌ی محدودیت‌های محبت خدا سوال می‌پرسیم و در واقع وقتی باب ۹ رومیان رو بررسی می‌کنیم، اشاراتی به نفرت خدا می‌بینیم؛ نه نفرت انسان نسبت به خدا، بلکه نفرت خدا نسبت به انسان‌ها.

و این برای ما تکان‌دهنده است؛ چون ما عادت کردیم اینطور فکر کنیم که خدا نمیتونه نسبت به مخلوقات خودش احساس تنفر داشته باشه. بیایید به این متن خیلی دشوار در رومیان باب ۹ نگاهی بندازیم، جایی که ایده‌ی «نفرت خدا» رو می‌بینیم.

از رومیان ۹ آیه‌ی ۶ شروع می‌کنیم، جایی که پولس میگه: «و لکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشه؛ زیرا همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند، و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد. یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند. زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود.» حالا اینجا به آموزه‌ی برگزیدگی می‌رسیم.

پولس میگه: «و نه این فقط، بلکه رفقه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد، زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده‌ی خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت‌کننده بدو گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.» چنانکه مکتوب است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.»

و حالا پولس سوالی رو مطرح می‌کنه که انتظار داره واکنش خواندگانش باشه: «پس چه گوییم؟ آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا! زیرا به موسی می‌گوید: ”رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم... [اینجا حاکمیت مطلق فیض خداست!] و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم.“ لاجرم نه از خواهش‌کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم‌کننده.» بعد در آیه‌ی ۱۸ میگه: «بنابرین هر که را می‌خواهد رحم می‌کند و هرکه را می‌خواهد سنگدل می‌سازد.»

حالا در حالیکه با این آموزه روبرو هستیم، دشوارترین اعلان رو پیش رو داریم: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.»

حالا البته وقتی پولس از این زبان استفاده می‌کند قبلش این مقدمه رو میاره: «چنانکه مکتوب است»، چون چیزی که در رومیان ۹ درباره‌ی نفرت خدا از عیسو می‌نویسه، یک نقل قول مستقیم از اولین باب از کتاب ملاکی در عهد قدیم هست!

اونجا در باب اول، ما برای اولین بار آیاتی رو درباره‌ی نفرت خدا از انسان می‌بینیم؛ دارم حافظه‌تون رو تازه می‌کنم، در باب اول جایی که می‌خونیم: «وحی کلام خداوند درباره‌ی اسرائیل به واسطه ملاکی. خداوند می‌گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می‌گویید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود؟ و خداوند می‌گوید که یعقوب را دوست داشتیم، و از عیسو نفرت نمودم.»

حالا چطور باید این رو درک کنیم؟ راه‌های زیادی برای نزدیک شدن به این متن سخت هست، و مفسرین مختلف رویکردهای متفاوتی نسبت به این متن داشتند.

روش معیار برای تفسیر این متن سخت اینه که این کلمات رو که در ابتدا توسط ملاکی بیان شده و بعد پولس رسول اون رو در رومیان تکرار کرده، به عنوان یک شیوه‌ی سخنوری ببینیم! یه جور اصطلاح عبری؛ یه جور بیان اصطلاحی که نباید معنای مستقیم کلمه رو برداشت کنیم، بلکه به سادگی ایده‌ی نوعی ترجیح رو داره بیان می‌کنه!

و برای تفسیر کلماتی از این دست در این نوع شیوه‌ی صحبت، یک پیش‌زمینه و سابقه‌ی کتاب مقدسی وجود داره؛ که اگر می‌خواستیم اینطور ترجمه‌اش کنیم باید می‌گفتیم که خدا داره اعلام می‌کنه که یعقوب رو بر عیسو ترجیح داده یا اینکه محبت خدا به یعقوب عظیم‌تر از محبتش به عیسو هست!

یعنی خدا هردوشون رو دوست داره، اما یکیشون رو بیشتر از اون یکی دوست داره، و برای اینکه این ترجیح و شدت محبتی که نسبت به یعقوب در مقایسه با عیسو داره رو ابراز کنه، در مقام مقایسه، محبت عظیمتری که خدا نسبت به یعقوب داره باعث میشه محبتی که نسبت به عیسو داره نفرت به نظر برسه.

دوباره میگم که پایه و بنیانی تاریخی برای این در عهد قدیم وجود داره. بیایید به کتاب پیدایش بریم و اونجا بهش نگاهی بندازیم.

در باب ۲۹ از کتاب پیدایش، داستان رابطه‌ی یعقوب با دو همسرش، راحیل و لیه رو داریم. یادتون هست که چطور از پدرزنش لابان گول خورد، وقتی با لابان توافق کرد که به مدت هفت

سال اوون رو خدمت کنه و ثمر این بردگی این باشه که لابان دخترش راحیل رو به ازدواج با او در بیاره.

بعد وقتی خدمت هفت سالش تموم شد، و چون در این بین دختر بزرگتر لابان هنوز ازدواج نکرده بود، لابان در قرارشون کلک میزنه و لیه رو به جای راحیل به یعقوب قالب میکنه و میگه اگر راحیل رو میخوای باید اول با لیه ازدواج کنی و بعد هفت سال دیگه کار کنی تا راحیل رو به دست بیاری. خب، یعقوب اونقدر به راحیل متعهد که این شرط رو قبول میکنه تا بتونه دست راحیل رو در ازدواج در دست بگیره. و حالا ما این خانواده رو میبینیم که اینطور ساخته شده!

و در پیدایش باب ۲۹ آیهی ۳۱ اینطور میخونیم: «و چون خداوند دید که لیه مکروه است...» دقت کنید، توصیفی که اینجا دربارهی رابطهی یعقوب با لیه که همسر اولش هست میبینیم اینه که لیه محبوب نیست! «... رَحِمِ او را گشود، ولی راحیل نازا ماند. و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را رویین نام نهاد، زیرا گفت "خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت." و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: "چونکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید." پس او را شمعون نامید. و باز آبستن شده، پسری زایید و گفت: "اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زاییدم.»

پس در هرکدوم از این بارداریها، امید لیه اینه که حالا دیگه یعقوب اوون رو دوست خواهد داشت! چون ظاهرا، حداقل اونجور که لیه احساس میکنه، و مطابق اونچه که کلام خدا میگه، یعنی اونطور که خدا میبینه، لیه محبوب نبود! ۸:۳۵

اما اگر فقط به یک آیه قبلتر برگردیم، یعنی آیهی ۲۸، بیایید با هم بخونیمش: «پس یعقوب چنین کرد، و هفتهی او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد. و لابان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد. و به راحیل نیز درآمد...» و اون اعلان اینجاست: «و او را از لیه بیشتر دوست داشتی.»

دقت کنید که نمیگه: «راحیل رو دوست دارم اما لیه رو دوست ندارم.» یا «او راحیل را دوست داشت، از لیه متنفر بود!»

تنها چیزی که در آیهی ۲۹ میگه اینه که یعقوب راحیل رو بیشتر از لیه دوست داشت! اینکه یک ترجیح وجود داشت؛ یک بُعد عظیمتر از محبت که او نسبت به یکی از همسرانش در مقابل دیگری احساس می‌کرد. اما در مقام مقایسه، لیه چه احساسی کرد؟ اینکه کاملا نامحوبه! و وقتی میگه «حالا که این سه پسر رو برایش به دنیا آوردم، شاید منو دوست داشته باشه!»، در واقع

چیزی که داره می‌گه اینه که: «شاید منو هم به اندازه‌ای که خواهرم راحیل رو دوست داره دوست داشته باشه!»

پس اینجا این تفکر عبرانی رو می‌بینیم که درجه‌ای از محبت هست که اونجا یک نفر بالاتر از دیگری و در مقابل هم، اون کسی که کمتر مورد محبت هست، نامحبوب یا متضاد محبوب، یعنی منفور محسوب میشه!

و اگر این موضوع در این متن واضح نیست، بیایید به عهد جدید بریم تا شاید مشهورترین نمونه‌ای از این زبان که در عهد جدید میتونیم پیدا کنیم رو ببینیم. این نمونه رو در انجیل لوقا باب ۱۴ در صحبت‌های عیسی پیدا می‌کنیم؛ جایی که در لوقا باب ۱۴ آیه‌ی ۲۵ اینطور می‌خونیم که: «و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: ”اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود. و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد. زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند؟» و بعد ادامه میده و از تصاویر دیگه‌ای استفاده می‌کنه درباره‌ی اینکه چطور یک شخص حکیم قبل از اینکه متعهد به چیزی بشه ابتدا عواقب و بهای اون رو باید در نظر بگیره.

و عیسی به اون مردمی که می‌خوان همراه اون بشن و او رو دنبال کنند و بشینن و همه‌ی برکات او رو دریافت کنند، وقتی مریضان و نابینایان و ناشنویان رو شفا میده و غیره، می‌گه «یه دقیقه صبر کنید؛ اگر می‌خواید شاگرد من باشید یه برچسب قیمت بهش چسبیده؛ بهای گزافی داره!

قبل از اینکه از من پیروی کنید، صبر کنید و بهاش رو در نظر بگیرید؛ چون اگر آماده نیستید که از پدر و مادر خودتون متنفر باشید، که از فرزندان‌تون متنفر باشید، که از جان خودتون متنفر باشید، نمی‌تونید شاگرد من باشید!»

پس عیسی به هم‌عصران خودش شرط لازم برای شاگردی رو، نفرت از خانواده‌ی خود شخص بیان می‌کنه. حالا، این عیساست، کسی که شریعت خدا رو در تمام طول زندگیش به طور کامل نگه داشته، و واضحا فرمان پنجم رو فهمیده بود که می‌گه به پدر و مادر خودت احترام بزار و اینکه همسایه‌تون رو به اندازه‌ی خودتون محبت کنید؛ هیچ‌کس به اندازه‌ی عیسی بعد محبتی که شریعت خدا لازم میدونه رو درک نمی‌کنه!

آیا واقعا منظور عیسی اینه که اگر میخوای به گروه شاگردان من پیوندی باید از دشمنی، خصومت و نفرت نسبت به والدینت پر باشی؟ باید از فرزندان متنفر باشی؟ نه! دوباره میگم او داره از اصطلاح عبری ترجیح استفاده میکنه.

عیسی میگه «اگر میخواید شاگرد من بشید، من چنان تعهد، سرسپردگی و محبتی از شما میخوام که در مقام مقایسه، در واقع از والدینتون، خانوادهتون، فرزندانتون و جانتون متنفر باشید!» در مقام مقایسه!

خب، فکر می‌کنم ما وقتی این متن رو می‌خونیم به طور طبیعی اینو درک می‌کنیم. تا حالا نشده کسی بیاد پیش من و بگه: «چرا عیسی که در واقع محبت مجسم خداست به مردم میگه از والدین و فرزندان شون متنفر باشند؟» پس وقتی این متن رو می‌خونیم واضحا درک می‌کنیم که این منظور عیسی نیست.

منظور عیسی برتری محبتی بود که باید نسبت به عیسی داشته باشیم؛ که بالاتر از هر چیزی در این دنیاست؛ که شامل کسانی هم میشه که روی زمین از همه بیشتر دوست شون داریم.

خب، حالا که به بعضی از این نمونه‌ها در کتاب مقدس نگاه کردیم، میتونیم به سادگی به نتیجه‌گیری برسیم و بگیم: "هوم! پس نباید واقعا هیچ وقت نگران این باشیم که خدا نسبت به مردم نفرت داشته باشه یا هر چیزی مثل این.»

چون ما مایلیم فکر کنیم که نفرت به طور قطع با خدا جور در نیما!

و یکی از چیزهایی که کلام خدا بارها و بارها روش تاکید می‌کنه اینه که زمانی که ما هنوز گناهکار بودیم، محبت خدا نسبت به ما اونقدر عظیم بود که حتی اون زمان، در حالیکه ما در بیگانگی نسبت به خدا بودیم، محبتش بر دشمنی ما غلبه کرد؛

بنابراین نباید هیچ دشمنی‌ای در خدا باشه. ولی فکر می‌کنم غافلگیر بشید اگر بهتون بگم که کتاب مقدس به همون اندازه که از محبت خدا صحبت میکنه درباره‌ی نفرت او هم صحبت میکنه.

و فکر نمی‌کنم فقط دیدن این بیانات به عنوان اصطلاحات عبری یا اصطلاحی برای ترجیح، این سوال رو به طور کامل جواب بده؛ چون در نگرش خدا نسبت به گناهکاران، بعدی وجود داره که منعکس‌کننده‌ی نوعی ویژگی انزجار و نفرت شدید هست که خدا نسبت به نسل سرکش بشر داره.

وقتی خدا نسبت به اسرائیل خشمگین میشه از زبان انبیا میگه «من از عیدهای شما کراحت دارم و از محفل‌های مقدس شما متنفرم. حالم رو بد می‌کنند. قربانی‌هایی که در ریاکاری‌تون تقدیم می‌کنید، بوی زنده‌ای به مشام من می‌رسوند.»

این لحن سنگینیه که نشون‌دهنده‌ی غضب خدا نسبت به ریاکاری قومشه. اگه میشه بیایید یه لحظه برگردیم به عهد قدیم، به مزامیر، و مزمور پنجم از آیه‌ی اول رو نگاه کنیم. جایی که دعوت به توجه می‌کنه و با این عبارات شروع میشه: «ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکر من تامل فرما!»

اینجا مزمورنویس داره نزد خدا دعا می‌کنه. «ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعا می‌کنم. ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان دعای خود را نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم.»

حالا گوش بدید که چطور مزمورنویس تحت الهام روح‌القدس، شخصیت خدا رو توصیف می‌کنه: «تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد.» شکایت حبقوق رو به یاد داریم، وقتی که خدا داشت شرارت مجازات نشده و لجام گسیخته در سرزمین رو تحمل می‌کرد؛ و حبقوق نمی‌تونست اینو درک کنه؛ پس گفت: «خدایا، تو پاک‌تر از این هستی که حتی به بدی نگاه کنی!»

این همون احساسیه که مزمورنویس داره توصیف می‌کنه و میگه: «متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه‌ی بطالت‌کنندگان نفرت می‌کنی. دروغگویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخصِ خونی و حيله‌گر را مکروه می‌دارد.»

می‌بینید؟ دو بار در این قسمت از مزمور، مزمورنویس از نفرت خدا نسبت به شریران صحبت می‌کنه. تو از بطالت‌کنندگان نفرت داری!

و بعد میگه «تو شخصِ خونی و حيله‌گر را مکروه می‌داری!» اینطور نیست که خدا از افراد خون‌ریز یا دروغگو یا متقلب و حيله‌گر یک مقدار ناراحت باشه؛ بلکه خدا از شون بیزاره!

این خیلی شدیده! و فکر می‌کنم باید این رو جدی بگیریم. حالا، ما همیشه این جمله‌ی کلیشه‌ای رو می‌گیم که «خدا از گناه متنفره اما گناهکاران رو دوست داره!» این بی‌معنیه! خدا گناه رو به جهنم نمی‌فرسته؛ بلکه گناهکاران رو به جهنم می‌فرسته؛ چون او از گناهکاران ناتوبه‌کار که مورد غضب او قرار می‌گیرند، نفرت داره.

و دلیل اینکه ما با این تفاوت‌ها درگیریم به این خاطر که از یه طرف کتاب مقدس درباره‌ی بُعد فوق‌العاده‌ی محبت خدا صحبت می‌کنه که زمانی که ما هنوز گناهکار بودیم او ما رو محبت کرد؛ با اینحال از طرف دیگه درباره‌ی نفرت او از ما صحبت می‌کنه، اینکه ما در نگاه او منفور هستیم و به خاطر شرارت‌مون حتی نمی‌تونه تحمل کنه که به ما نگاه کنه!

خانوم‌ها و آقایون، چیزی که این بالاتر از هر چیز دیگه‌ای داره می‌گه اینه که مرزی برای محبت خدا هست؛ و ما نمی‌تونیم محبت یا نگرش خدا نسبت به خلقت سقوط کرده‌اش رو به عنوان نگرشی که منحصر از محبت نشأت میگیره درک کنیم.

چون کتاب مقدس ستایش عظمت متعالی محبت خدا رو با این هشدارهای محدودیت محبت او مخلوط می‌کنه؛ اینطور که در طرف دیگه‌ی محبت او غضب الهی و نفرت الهیه.

می‌دونم چیزی که دارم اینجا می‌گم مخالف پیغامیه که هر روزه در فرهنگ و کشور ما موعظه میشه. مفهومی وجود داره که من همیشه از واعظین می‌شنوم و هرگز در کلام خدا پیدا نکردم؛ اون مفهوم اینه: محبت بی قید و شرط خدا!

در جلسه‌ی بعد می‌خوام این رو با جزئیات بیشتری بررسی کنم. اما فعلا فقط می‌خوام این رو بگم. اول می‌خوام یه سوال بپرسم؛ این تفکر از کجا اومد که محبت خدا، بی قید و شرطه؟ و این مفهوم چه چیزی رو منتقل می‌کنه؟

فرض کنیم که دارم برای غیر ایمانداران موعظه می‌کنم و بهشون می‌گم «خدا شما رو بی قید و شرط دوست داره!» می‌دونید توی دانشکده‌ی الهیات بهمون می‌گن وقتی موعظه می‌کنید، یه موعظه نیست، بلکه سه موعظه رو موعظه می‌کنید! یه موعظه هست که مردم می‌شنوند، یه موعظه هم هست که شما فکر می‌کنید موعظه کردید و بعد یه موعظه هم هست که واقعا موعظه شده! و اینها یکسان نیستند! پس باید اینو متوجه بشیم! و من از خودم می‌پرسم که وقتی یک شخص ناتوبه‌کار که هنوز ایمان نیاورده به یه موعظه گوش میده و این حرف رو می‌شنوه که «خدا شما رو بی قید و شرط دوست داره» چی میشنوه؟ بذارید بگم چی میشنوه!

اینطور میشنوه: «خب، خدا منو همونطور که هستم دوست داره! مجبور نیستم به خاطر گناهانم توبه کنم. به نجات‌دهنده هم نیازی ندارم. لازم نیست نگران باشم که به جهنم میرم؛ چون خدایی که همه رو بی قید و شرط دوست داره، هیچ کس رو به جهنم نمی‌فرسته. پس می‌تونم به زندگی جهنمی خودم همونطور که هستم ادامه بدم و دیگه نگران آرزدن خدا نباشم، چون او آزرده نمیشه؛ چون محبت او اینقدر بی قید و شرطه!»

من نمی‌تونم به انتقال پیغامی خطرناکتر از این به مردم فکر کنم که بخوایم بایستیم و محبت بی قید و شرط خدا رو اعلام کنیم. حالا، واضحه که انگیزه اینه که واعظی که فیض خدا رو تجربه کرده، محبت فدیهدهندهی خدا رو تجربه کرده، اونقدر تحت تاثیر این فدیهدندگی خدا قرار گرفته که میخواد اون رو با قوی‌ترین اصطلاحات ابرازش کنه؛ پس میگه «محبت خدا اونقدر شگفت‌انگیزه، اونقدر قدرتمنده، اونقدر متعالیه که حتی می‌تونیم بگیم بی قید و شرطه!»

اما اینکارو نکنید. چون پیغام اشتباهی رو منتقل می‌کنید. خدا شرطی مطلق برای نجات هرکس قرار داده! شخص باید مسیح رو با ایمان بپذیره و تنها و تنها به او اطمینان کنه؛ وگرنه شخص تا ابد تنها با غضب خدا روبرو خواهد بود!

حالا، محبتی هست که از جانب خدا میاد و همه‌ی انسان‌ها رو در بر می‌گیره، که این متفاوت از محبت نجات‌بخش خداست. و این محبتیه که در جلسهی بعد بررسی خواهیم کرد.